**موضوع تحقیق:**

**بررسی تطبیقی مباحث اصولی در مستحبات و مکروهات تخلی کتاب اللمعة الدمشقیة در سطح مقدماتی**

**استاد راهنما:**

**حجت الاسلام و المسلمین قدوسی(زید عزه)**

**پژوهشگر:**

**محمد مهدی ابراهیمی**

**مقطع تحصیلی:**

**پایه پنجم**

**درس پژوهشی:**

**اصول 2**

**مرکز آموزشی:**

**حوزه علمیه علوی-قم**

**سال تحصیلی:**

**1398-1399**



 تقدیم به ؛

 ام المومنین حضرت خدیجه (سلام الله علیها)

**چکیده؛**

طالب علوم دینی به عنوان شخصی که به دنبال کشف و طراحی کاربست های برنامه های دین و احکام شرعی و حکم خداوند است نیاز به دستیابی به مهارت هایی دارد که این مهارت ها تنها در سایه ی یادگیری تئوری و آموزش های نظری حاصل نمی آید و لازم است بستری را جهت کسب این مهارات و اجرایی ساختن آموزش ها برای خود فراهم سازد. از جمله علوم موثر در فرآیند تحقق اجتهاد فقه است که تطبیق آموخته های اصولی و کشف راه های دستیابی به احکام فقهی از ضرورت های انکار نشده است. کتاب اللمعه الدمشقیه و شرح آن که از جمله کتاب های فقه نیمه استدلالی شیعه است و ماحصل اقوال و نظرات شهیدین و مشهور علمای سابق را در بردارد ؛ آوردگاهی برای شناسایی شیوه ی فقاهت و اجتهاد علمای سابق و تطبیق آموخته های اصولی است. در مقاله پیش رو به مواجهه ی تطبیقی مباحث اصولی در مبحث مستحبات و مکروهات تخلی پرداخته شده است.

**کلید واژه ها؛**

مستحبات و مکروهات تخلی، لمعه، فقه، تحلیل اصولی، اصول

فهرست

[مقدمه 1](#_Toc35013312)

[بخش اول ؛ مفاهیم و کلیات 2](#_Toc35013313)

[فصل اول؛ اصاله الاطلاق 2](#_Toc35013314)

[فصل دوم؛ اشتراک 2](#_Toc35013315)

[فصل سوم؛ مشتق 2](#_Toc35013316)

[فصل چهارم؛ مطلق 2](#_Toc35013317)

[فصل پنجم؛ عام 3](#_Toc35013321)

[فصل ششم؛ دوران الأمر بين تخصيص العام و تقييد المطلق 3](#_Toc35013322)

[فصل هفتم؛ تزاحم و تعارض 3](#_Toc35013323)

[فصل هشتم؛ واجب کفایی 3](#_Toc35013324)

[فصل نهم؛ نهی تنزیهی 3](#_Toc35013325)

[فصل دهم؛ اقتضاء النهی للفساد 3](#_Toc35013325)

[بخش دوم؛ ترجمه و توضیح متن 5](#_Toc35013326)

[فصل اول؛ متن عربی 5](#_Toc35013327)

[فصل دوم؛ ترجمه و توضیح 6](#_Toc35013328)

[بخش سوم؛ تحلیل اصولی 10](#_Toc35013329)

[فصل اول؛ اصاله الاطلاق 10](#_Toc35013330)

[فصل دوم؛ اشتراک 10](#_Toc35013339)

[فصل سوم؛ مشتق 10](#_Toc35013340)

[فصل چهارم؛ تعارض اطلاق و عموم 11](#_Toc35013341)

[فصل پنجم؛ تزاحم 11](#_Toc35013342)

[فصل ششم؛ نهی تنزیهی و وجوب کفایی 12](#_Toc35013343)

[فصل هفتم؛ اقتضاء النهی للفساد 13](#_Toc35013344)

[نتیجه 14](#_Toc35013376)

[منابع 15](#_Toc35013377)

# مقدمه

حوزه های علمیه به عنوان مرکز پشتیبانی و مدیریت نظام اسلامی ، نیازمند نرم افزار های عملی و منطبق بر زندگی مردم جهت تحقق اهداف نظام و پیشبرد آرمان های اسلامی هستند ؛ در این راستا از ابتدای تحصیل یک طلبه در علوم حوزوی نگرش کاربردی و تطبیقی باید یکی از اصول اساسی حاکم بر کار باشد و در همه ی آموخته عملی کردن و به کاربست آنها لازمه ی لاینفک کار.

علم فقه بیش از همه ی اینها از آن جهت که تاثیر مستقیم و رابطه ی بی واسطه با قدرت اجتهاد دارد در کنار علم اصول ، دارای اولویتی بالاتر هستند.

در پژوهش پیشرو ، نویسنده می کوشد با تطبیق آموخته های اصولی خود در فرآیند اجتهاد شهیدین و تدقیق در نحوه ی استدلالات آن ها و پیدا کردن قیاس های خفی و جلی اصولی ، گامی هر چند ابتدایی در راستای استفاده از داده های اصولی بردارد. مقاله پیش رو ابتدا با مفاهیم و کلیات آغاز شده سپس وارد ترجمه و توضیح عبارات کتاب لمعه در باب مستحبات و مکروهات تخلی شده و پس از آن به تحلیل عناوین اصولی به کار رفته در بیان شهیدین و یا در شیوه ی استدلال آن ها می پردازد.

محمد مهدی ابراهیمی

بهار 1399

# بخش اول ؛ مفاهیم و کلیات

## فصل اول؛ اصاله الاطلاق

آیت الله سبحانی در کتاب الموجز در تبیین اصاله الاطلاق می فرمایند: «إذا ورد مطلق و شك في كونه تمام الموضوع أو بعضه»(سبحانی، 1387 ، ص19)

## فصل دوم؛ اشتراک

الموجز در بیان معنای اشتراک چنین مکتوب می کند: «الاشتراك عبارة عن كون اللفظ الواحد موضوعا لمعنيين أو أكثر بالوضع التعييني أو التعيّني‏»(سبحانی،1387 ،ص20) وضع شدن لفظ واحد برای دو معنی یا بیشتر را اشتراک (لفظی) می داند.

## فصل سوم؛ مشتق

بعد از فهم مراد از مشتق در بیان اصولیون که بنا بر نظر مرحوم مظفر عبارت باشد از:«كلّ ما يحمل على الذات باعتبار قيام صفة فيها، خارجة عنها، تزول عنها»(مظفر، 1387، ص71) و تفاوت آن با مشتق نحویون که در مقابل جامد بود؛ لازم است به محل نزاع در بحث پرداخته شود که عبارت باشد از اینکه آیا مشتق در ما انقضی عنه المبدأ حقیقت است و یا مجاز که بنابر دو دلیل مطروحه توسط استاد سبحانی در الموجز یعنی تبادر و صحت سلب از ماانقضی عنه المبدأ ، مجازیت ماانقضی عنه المبدأ واضح می گردد.

اما باید به اختلاف انواع تلبسات به حسب اختلاف مبادی توجه نمود که باقی ماندن یا نماندن مبدا بر حسب همین اختلاف متفاوت خواهد بود مثلا بقای مبدایی که از نوع ملکه است با بقای مبدایی که از نوع حدوثی است متفاوت است.

## فصل چهارم؛ مطلق

مطلق طبق بیان کتاب الموجز عبارت است از اینکه لفظی با تمام معنایی که دارد ، تمام الموضوع برای حکم باشد بدون اینکه حیثیت دیگری برای آن لحاظ شده باشد و چون در این مقام خالی از هر قیدی است مطلق نامیده می شود.

## فصل پنجم؛ عام

در کتاب اصول مظفر تعریف عام چنین آمده است: «اللفظ الشامل بمفهومه لجميع ما يصلح انطباق عنوانه عليه في ثبوت الحكم له. و قد يقال للحكم: «إنّه عامّ» أيضا باعتبار شموله لجميع أفراد الموضوع أو المتعلّق أو المكلّف.»(مظفر،1387 ،ص151)

## فصل ششم؛ دوران الأمر بين تخصيص العام و تقييد المطلق

هنگامی که امر دائر مدار بین تقیید مطلق و تخصیص عام گردد تعارضی حاصل می شود که راه حل آن طبق بیان شیخ انصاری رحمه الله ، مقدم کردن عام بر مطلق و تقیید مطلق است. علت امر اظهریت دلالت عام بر شمول به نسبت مطلق بر شمرده شده است.

## فصل هفتم؛ تزاحم و تعارض

در تبیین مفهوم تزاحم می توان این طور گفت که تقابل و تعارض مدلول دو حکم در مقام عمل که راه حل آن تقدیم اهم است و در تبیین مفهوم تعارض میتوان تقابل مدلول دو حکم در مقام جعل را بیان داشت که در صورت استقرار چنین تعارضی و بدون هیچ رجحانی منجر به طرح هر دو می شود.

## فصل هشتم؛ واجب کفایی

هو ما تعلّق فيه الأمر بعامّة المكلّفين لكن على نحو لو قام به بعضهم سقط عن الآخرين كتجهيز الميت و الصلاة عليه.(الموجز ، 1387 ، ص53)

## فصل نهم؛ نهی تنزیهی

در مقابل نهی تحریمی قرار دارد که دلالت بر کراهت فعلی می کند.

## فصل دهم؛ اقتضاء النهی للفساد

منظور از ذکر این مطلب در اینجا فقط نهی در باب عبادات است فلذا اشاره به نکاتی همان طور که اصولیون ذیل این عنوان داشته اند ؛ لازم است: منظور از عبادت فعلی است که امر به آن از گردن مکلف ساقط نمی شود مگر اینکه به قصد تقرب آورده شود ؛ در واقع قصد تقرب ، شرط صحت آن است و نکته ی دوم هم ، مراد از صحت در عبادات است که عبارت باشد از مطابقت آنچه آورده می شود با آنچه بدان امر شده است یا چیزی که موجب سقوط اعاده و قضا می شود. بنابر آنچه گفته شد اگر نهی به نفس عبادت تعلق بگیرد موجب فساد آن می شود. علت این امر را از کتاب الموجز می خوانیم :«إذا تعلّق النهي بنفس العبادة، فلا شك في اقتضائه للفساد، كما في قوله صلى اللّه عليه و آله و سلم: «دعي الصلاة أيام أقرائك» لأنّ الصحة عبارة عن مطابقة المأتي به للمأمور به، و مع تعلّق النهي بنفس العبادة لا يتعلّق بها الأمر لاستلزامه اجتماع الأمر و النهي في متعلّق واحد، فلا يصدق كون المأتي به مطابقا للمأمور به لعدم الأمر، و بالتالي لا يكون مسقطا للإعادة و القضاء»(سبحانی،1387 ، ص70)

# بخش دوم؛ ترجمه و توضیح متن

## فصل اول؛ متن عربی

## و يستحب التباعد عن الناس بحيث لا يرى تأسيا بالنبي صلى اللّه عليه و آله فإنه لم ير قط على بول و لا غائط.

## و الجمع بين المطهرين: الماء و الأحجار مقدما للأحجار في المتعدي و غيره مبالغة في التنزيه، و لإزالة العين و الأثر على تقدير إجزاء الحجر. و يظهر من إطلاق المطهر استحباب عدد من الأحجار مطهر و يمكن تأدية بدونه ، لحصول الغرض.

## و ترك استقبال جرم النيرين الشمس و القمر بالفرج أما جهتهما فلا بأس،

## و ترك استقبال الريح و استدبارها بالبول و الغائط لإطلاق الخبر ، و من ثم أطلق المصنف، و إن قيد في غيره بالبول.

## و تغطية الرأس إن كان مكشوفا، حذرا من وصول الرائحة الخبيثة إلى دماغه. و روي التقنع معها .

## و الدخول بالرجل اليسرى إن كان ببناء، و إلا جعلها آخر ما يقدمه .

## و الخروج بالرجل اليمنى كما وصفناه عكس المسجد.

## و الدعاء في أحواله التي ورد استحباب الدعاء فيها: و هي عند الدخول، و عند الفعل، و رؤية الماء، و الاستنجاء، و عند مسح بطنه‌ إذا قام من موضعه، و عند الخروج بالمأثور.

## و الاعتماد على الرجل اليسرى، و فتح اليمنى.

## و الاستبراء: و هو طلب براءة المحل من البول بالاجتهاد الذي هو مسح ما بين المقعدة، و أصل القضيب ثلاثا، ثم نتره ثلاثا ثم عصر الحشفة ثلاثا.

## و التنحنح ثلاثا حالة الاستبراء، نسبه المصنف في الذكرى إلى سلار ، لعدم وقوفه على مأخذه.

## و الاستنجاء باليسار لأنها موضوعة للأدنى، كما أن اليمين للأعلى كالأكل و الوضوء .

## و يكره باليمين مع الاختيار، لأنه من الجفاء .

## و يكره البول قائما، حذرا من تخبيل الشيطان .

## و مطمحا به في الهواء للنهي عنه .

## و في الماء جاريا، و راكدا للتعليل في أخبار النهي: بأن للماء أهلا فلا تؤذهم بذلك .

## و الحدث في الشارع: و هو الطريق المسلوك.

## و المشرع: و هو طريق الماء للواردة .

## و الفناء بكسر الفاء: و هو ما امتد من جوانب الدار: و هو حريمها خارج المملوك منها .

## و الملعن و هو مجمع الناس، أو منزلهم، أو قارعة الطريق، أو أبواب الدور .

## و تحت الشجرة المثمرة: و هي ما من شأنها أن تكون مثمرة و إن لم تكن كذلك بالفعل، و محل الكراهة ما يمكن أن تبلغه الثمار عادة و إن لم يكن تحتها.

## و في‌ء النزال و هو موضع الظل المعد لنزولهم، أو ما هو‌ أعم منه كالمحل الذي يرجعون إليه و ينزلون به من فاء يفي‌ء إذا رجع.

## و الجحرة بكسر الجيم ففتح الحاء و الراء المهملتين جمع" جحر" بالضم فالسكون: و هي بيوت الحشار.

## و السواك حالته، روي أنه يورث البخر .

## و الكلام إلا بذكر اللّه تعالى .

## و الأكل و الشرب لما فيه من المهانة، و للخبر.

## و يجوز حكاية الأذان إذا سمعه، و لا سند له ظاهرا على المشهور ، و ذكر اللّه لا يشمله أجمع، لخروج الحيعلات منه و من ثم حكاه المصنف في الذكرى بقوله و قيل.

## و قراءة آية الكرسي، و كذا مطلق حمد اللّه و شكره و ذكره لأنه حسن على كل حال.

## و للضرورة كالتكلم لحاجة يخاف فوتها لو أخره إلى أن يفرغ.

## و يستثنى أيضا الصلاة على النبي صلى اللّه عليه و آله عند سماع ذكره، و الحمدلة عند العطاس منه و من غيره، و هو من الذكر. و ربما قيل باستحباب التسميت منه أيضا .

## و لا يخفى وجوب رد السلام و إن كره السلام عليه، و في كراهة رده مع تأدي الواجب برد غيره وجهان.

## و اعلم أن المراد بالجواز في حكاية الأذان و ما في معناه معناه الأعم ، لأنه مستحب لا يستوي طرفاه، و المراد منه هنا الاستحباب لأنه عبادة لا تقع إلا راجحة و إن وقعت مكروهة، فكيف إذا انتفت الكراهة.(شهید ثانی ،1410 ،ص 338)

##  فصل دوم؛ ترجمه و توضیح

مستحبات تخلی

مستحب است 1.دوری از مردم به گونه ای که دیده نشود به علت تاسی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله چرا که ایشان هیچگاه در حال تخلی دیده نشد

و 2.استفاده از دو مطهر با هم که عبارت باشند از آب و سنگ ها(ی سه گانه) به صورتی که ابتدا از سنگ ها استفاده کند چه نجاست از محل خود تعدی کرده باشد و به جای دیگر رسیده باشد و چه اینگونه نباشد ؛ علت این کار دو مورد است: 1.به حد اعلی انجام دادن تنزیه 2.ازبین بردن عین و اثر (بدین صورت که عین را با سنگ و اثر را با آب از بین ببرد) از بین بردن اثر به واسطه ی آب، در صورتی مستحب است که استفاده از احجار جایز بوده باشد و عین را زایل کرده باشد.

از اینکه مطهر مطلق بیان شده و متعدد بودن یا یکی بودن تعداد سنگ ها در کلام نیامده ، استحباب تعدد سنگ ها استظهار می شود و از طرفی امکان ادا شدن و امتثال استحباب جمع بدون استفاده از سنگ های متعدد حاصل است چون غرض که جمع بین دو مطهر و استفاده از هر دو بود به وقوع پیوسته است.

و3.مستحب است رو به خورشید و ماه ننشستن در حالی که عورت اش مقابل آن ها باشد ؛ اما اگر در جهت ماه و خورشید باشد اشکالی ندارد

4.مستحب است در حال بول و غائط رو به باد یا پشت به آن نباشد. علت این امر اطلاق روایت است که رو به باد یا پشت به باد نبودن را به صورت مطلق بیان می کند و نسبت به اینکه عمل تخلی برای بول یا غائط باشد بیانی نمی آورد.

به علت همین اطلاق روایت ، شهید اول ، ترک استقبال یا استدبار باد را به صورت مطلق آورد اگرچه در غیر از این کتاب قید زده است به غائط

5.مستحب است پوشاندن سر در صورتی که سر پوشیده نباشد ؛ علت این امر دوری از رسیدن بوی بد به مغز است و همچنین پوشاندن صورت هم با سر روایت شده است

6.مستحب است دخول به بیت الخلاء به پای چپ و در صورتی که مکان مشخصی مثل بیت الخلاء برای تخلی نیست ، هر جا را که قصد کرد برای تخلی ، آخرین قدم تا آنجا را با پای چپ بگذارد.

7.مستحب است خارج شدن از بیت الخلاء یا مکان تخلی به پای راست . این نحوه ی دخول و خروج بر خلاف همین نحوه در مورد مسجد است.

8.دعا خواندن در حال تخلی در حالت هایی که دعاخواندن استحباب دارد

این حالت ها عبارت است از : هنگام ورود و هنگام انجام فعل تخلی و هنگام دیدن آب و هنگام استنجاء(انجام عمل نظافت از غائط) و هنگام دست کشیدن بر شکم آنگاه که از جای خود برخاست و هنگام خارج شدن

9.مستحب است به پای چپ تکیه کند و پای راست را باز کند.

10.استبراء: یعنی پاک کردن محل بول از آن با تلاش و عمل خاصی که عبارت باشد از :

دست کشیدن ما بین مقعد (از مقعد) و بیخ آلت ، سه مرتبه ؛ کشیدن همراه با فشار دادن آلت ، سه مرتبه ؛ فشار دادن حشفه ، سه مرتبه

11.مستحب است سه مرتبه تنحنح در حال استبرا. شهید اول در کتاب الذکری این مورد را به مرحوم سلار نسبت داده اند چرا که مستندی برای این مورد یافت نکردند.

12.استنجاء کردن با دست چپ ؛ علت انجام دادن آن با دست چپ این است که دست چپ و هرچه مثل آن می باشد برای امور پست قرار داده شده است همان طور که دست راست و هر چه مثل آن برای امور غیر پست و والا وضع شده است مثل خوردن یا وضو گرفتن که با دست راست انجام می شود.

مکروهات تخلی

1.کراهت دارد استنجاء به دست راست در حالتی که اختیار دارد و مجبور به استفاده از دست چپ نیست ؛ چرا که روایت این کار را جفاء شمرده است.

2.کراهت دارد بول کردن به صورت ایستاده ؛ علت این امر دوری از فاسد شدن عقل توسط شیطان شمرده شده است.

3.کراهت دارد پاشیدن بول در هوا چرا که از آن نهی شده است.

4.بول کردن در آب جاری و راکد کراهت دارد علت این امر تعلیلی است که در روایات نهی شده از این عمل آمده است که در ماء و برای آن اهل و افرادی است پس به واسطه ی این عمل ، آن ها را اذیت نکنید.

5.انجام عمل تخلی و حدث در شارع که عبارت باشد از راهی که از آن عبور می کنند.

6.انجام عمل تخلی در مشرع که عبارت باشد از محلی که از آن آب بر می دارند.

7.انجام عمل تخلی و حدث در فناء که عبارت باشد از محلی که از اطراف خانه و دیوارهای آن امتداد یافته یعنی حریم خانه در بیرون از آن.

8.انجام عمل تخلی و حدث در ملعن(جایی که انجام دهنده این کار ، مورد لعن و سرزنش مردم قرار گرفته میشود) یعنی محلی که مردم در آن جا اجتماع می کنند و یا سکنی می گزینند و یا راه های عبوری و یا جلوی درب خانه ها.

9.انجام عمل تخلی زیر درخت میوه دهنده که عبارت باشد از درختی که شأن و قوه ی میوه دادن را داشته باشد هرچند که بالفعل میوه دار نباشد. و محل کراهت یعنی قسمتی از اطراف درخت که انجام عمل تخلی در آن جا کراهت دارد عبارت است از آن قسمتی است که امکان رسیدن میوه ها به آن جا باشد هرچند که زیر درخت نباشد.

11.آنجایی که مسافرین بر می گردند و اتراق می کنند

12.مکروه است حدث در لانه ی حشرات

13.مسواک کردن در حال حدث ؛ چرا که روایت شده است که موجب بدبویی دهان می شود.

14.سخن گفتن مگر اینکه ذکر خدا بگوید

15.خوردن و آشامیدن به علت آنکه در این کار خواری و پستی وجود دارد و به خاطر اینکه روایت منع فرموده است.

مجوزات در هنگام تخلی

1.تکرار اذان هنگامی که آن را بشنود.ظاهرا سندی برای آن در نظر مشهور (اغلب فقها)نیست و واجماعا شامل ذکر خدا نمی شود.

2.قرائت آیه الکرسی و همچنین هر نوع حمد و شکر و ذکر خدا چرا که ذکر خداوند در هر حالی پسندیده است.

3.به هنگام ضرورت مثل صحبت کردن برای رفع حاجتی که ترس از دست رفتن و فوت آن در صورتی که تا زمان فراغت به تاخیر بیفتد وجود دارد.

و همچنین صلوات بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله هنگام شنیدن اسمشان ، و الحمدلله گفتن هنگام عطسه ی خود متخلی یا کسی غیر از او –چرا که الحمدلله گفتن از اذکار است- استثنا شده است. و ای بسا قول به استحباب جواب عطسه دادن که با غفرالله است هم استثنا شده باشد.

و مخفی نمی ماند وجوب جواب دادن سلام هرچند که سلام کردن بر شخص متخلی کراهت دارد.

و در مورد کراهت جواب سلام با وجود انجام واجب با جواب دیگری دو وجه وجود دارد که یک وجه کراهت است و وجه دیگر وجوب سلام.

و بدان که مراد به جواز در تکرار اذان و آنچه در معنای اذان است مثل قرائت آیه الکرسی و... معنای اعم جواز است نه معنای اخص آن که شامل وجوب و استحباب میشود چرا که اذان گفتن مستحبی است که دو طرف آن مساوی نیست یعنی مباح نیست و مراد از جواز در اینجا استحباب است چرا که عبادتی است که واقع نمی شود مگر اینکه رجحان و مصلحت داشته باشد هر چند که مکروه باشد (یعنی اقل ثوابا باشد)

زمانی که مکروه باشد و اقل ثوابا باز عبادت است پس آن زمانی که کراهت ندارد به طریق اولی رجحان دارد.

# بخش سوم؛ تحلیل اصولی

## فصل اول؛ اصاله الاطلاق

شهید می فرمایند: و «يظهر من إطلاق المطهر استحباب عدد من الأحجار مطهر و يمكن تأدية بدونه ، لحصول الغرض.»(شهید ثانی،1410،ص339)

در مقام مورد بحث ما لفظ «مطهرین» به کار رفته که شامل طهارت به ماء و احجار است. با توجه به مطالبی که قبلا بیان شد و تفصیل هایی که در مورد احجار آمد که استنجاء به سه سنگ باشد در اینجا این شک پیش می آید که آیا صدق استفاده از دو مطهر با استفاده از آب و مطلق استفاده از سنگ ها حاصل می شود یا باید به تعداد مشخصی سنگ به کار بست؟

که در قسمت دوم عبارت که «و یمکن تادیه بدونه» باشد با استفاده از اصاله الاطلاق ، شک حاصله را به مطلق بودن استفاده از احجار میل می دهد.

### فصل دوم؛ اشتراک

در مقام مورد بحث ما از لفظ «غائط» استفاده شده است و همان طور که میدانیم غائط هم به محل انجام تخلی گفته می شود و هم به آن نجاستی که در حال تخلی از انسان خارج می شود و این مجرای تطبیق مبحث اشتراک است که لفظی واحد برای دو معنا یا بیشتر وضع شده بود. برای تشخیص اینکه کدام معنا مدنظر است و اراده شده است ، نیاز به استفاده از قرینه ی معینه داریم که در این مبحث ، سیاق عبارت و فضای بحثی و در کنار کلمه بول قرار گرفتن ، قرینه ای بر کنار گذاشتن معنای محل بودن غائط و اخذ معنای دوم است.

### فصل سوم؛ مشتق

عبارت «تحت الشجره المثمره» و توضیح شهید ثانی :«و هي ما من شأنها أن تكون مثمرة و إن لم تكن كذلك بالفعل»(شهید ثانی،1410، ص164) جای بسی تامل در بررسی مبنا و نگاه شهیدین در بحث مشتق را داراست.

در صورتی که مثمره بودن و میوه دهندگی را صفتی ثبوتی بگیریم ، تلبس به مبدا متفاوت خواهد بود و همین که این درخت توانایی میوه دهندگی را داشته باشد ولو اینکه میوه ای بر درخت نباشد ، عنوان مثمره بودن بر آن صدق می کند و کراهت تخلی زیر آن ثابت خواهد بود و عبارت شهید تاب بیان چنین معنایی را داراست.

فلذا صدق مشتق بر آن حتی در صورتی که فصل زمستان باشد و یا میوه هایش چیده شده باشد ، حقیقی است.

اما در صورتی که مثمره بودن را صفتی حدوثی بگیریم ؛ بدین صورت که حتما باید روی درخت میوه باشد تا این عنوان بر آن صدق کند و اگر فصل میوه دهی باشد و میوه هایش تمام شده باشد و یا زمستان باشد ؛ نتوان به آن مثمره گفت ، اطلاق صفت میوه دهندگی بر آن در دو فرض آخر مجاز خواهد بود و منظور از این عنوان در عبارت تنها زمانی است که میوه بر درختان دیده شود. جدای از اینکه معنای حدوثی گرفتن برای اثمار با نگاه عرفی خوانایی ندارد ؛ عبارت شهید ثانی هم اجازه ی پذیرفتن چنین معنایی را نمی دهد.

اما این طبق مبنای متاخرین در باب مشتق است و توجه به مبنای شهید که قائل به اعم هستند ؛ این اجازه را به ما می دهند که حتی در صورتی که صفت اثمار را حدوثی بگیریم ، صدق میوه دهندگی بر درختانی که چیده شده اند و یا در فصل زمستان هم هستند ؛ امکان داشته باشد.

### فصل چهارم؛ تعارض اطلاق و عموم

در محل بحث ما نهی از تکلم در حال تخلی صورت گرفت و این تکلم اطلاق دارد نسبت به اینکه چه اندازه باشد و به چه الفاظی باشد؛ یعنی خود تکلم کردن در حال تخلی تمام الموضوع است برای حکم کراهت بنابراین تکلم به ذکر را هم در حالت تخلی در بر می گیرد.

اما از طرفی عامی در این جا داریم که عبارت باشد از:«ذکر الله حسن علی کل حال» و دلالت کل بر عمومیت واضح است که بالوضع چنین دلالتی را داراست.

حال با تعارضی مواجه می شویم ؛ از طرفی اطلاق تکلم در حال تخلی ، ذکر در این حال را هم دربردارد که منهی عنه است و از طرف دیگر عمومیت کل حال ، حال تخلی را در بر میگیرد.

حل این تعارض با توجه به بیانی که از شیخ اعظم رحمه الله در بخش مفاهیم و کلیات آمد ؛ تقدم عمومیت عام بر شمولیت مطلق و تقیید مطلق است ؛ یعنی نهی از تکلم در حال تخلی ذکر الله را در بر نمیگیرد و گفتن ذکر خدا در حال تخلی دارای رجحان است و ذیل کراهت قرار نمی گیرد.

### فصل پنجم؛ تزاحم

یکی از مواردی که به عنوان مجوزی برای تکلم آورده شد در بیان شهید و از ذیل کراهت و نهی از آن خارج می شد ، ضرورت بود. «و للضرورة كالتكلم لحاجة يخاف فوتها لو أخره إلى أن يفرغ»(شهیدثانی،1410، ص167)

ضرورت از مواقفی است که منجر به تعارض و تزاحم دو حکم می شود و امکان انجام آن دو برای مکلف وجود ندارد. با توجه به توضیحی که داده شد روشن می شود که دو حکم مدنظر در مقام جعل با هم هیچ تعارضی ندارند و تنها در مقام عمل کردن مقابل هم قرار گرفته اند. در مثال هم این تقابل از همین سنخ است؛ از طرفی نهی از تکلم حال تخلی پیش آمده و از طرفی انجام حاجتی که در حال فوت شدن است. طبیعی است که هر کدام از این دو در جایگاهی دیگر و جدای از هم قابل امتثال هستند اما در این مقام ، مقابل هم قرار گرفته اند و لازم است انچه اهم است مقدم شود که انجام آن حاجت به ضرورت مقدم شده است.

### فصل ششم؛ نهی تنزیهی و وجوب کفائی

در مورد سلام ، همان طور که می دانیم پاسخ آن را دادن ، از واجبات کفائی است که در صورتی که عده یا افرادی به امتثال آن قیام کنند و کفایتی حاصل شود از گردن بقیه ساقط می شود.

از طرفی در مورد تکلم در حین تخلی ، نهی تنزیهی به معنای کراهت انجام آن وارد شده است. حال به بررسی پاسخ سلام دادن در حین تخلی می پردازیم.

باید به این نکته التفات داشت که اگر من به الکفایه جهت امتثال واجب کفایی یافت نشود ، تبدیل به واجب عینی می شود و لازم است همان فردی هم که در حال تخلی است پاسخ سلام را بدهد.

اما سوال اینجاست که این تعارض، در صورتی که امکان پاسخ و وجود من به الکفایه وجود داشته باشد یا حتی به فعلیت برسد یعنی کسی پاسخ سلام را بدهد ، باز حاصل است و لازم است به امتثال حکم وجوب پرداخت؟

دو وجه در بیان شهید مطرح می شود که هر کدام دارای اعتباری هستند که عبارت باشند از

1.عدم احتیاج به امتثال ؛ چرا که امتثالی که مورد نیاز بود صورت گرفته

2.لزوم امتثال ؛ چرا که در هر صورت وجوب هر چند کفایی لزومی محکم دارد و نهی تنزیهی یارای مقابله با آن را ندارد.

پس در این مقام کراهت فعل از بین رفته و امتثال آن مورد توقع است.

### فصل هفتم؛ اقتضاء النهی للفساد

## در بیان شهید ثانی در ادامه بحث از مجوزات تکلم در حین تخلی می خوانیم :«و اعلم أن المراد بالجواز في حكاية الأذان و ما في معناه معناه الأعم ، لأنه مستحب لا يستوي طرفاه، و المراد منه هنا الاستحباب لأنه عبادة لا تقع إلا راجحة و إن وقعت مكروهة، فكيف إذا انتفت الكراهة.»(شهید ثانی ،1410 ،ص 338)

شهید مراد از جواز را نه جواز به معنای فعل مباح که دو طرف انجام آن مساوی باشد ، می انگارد چرا که اذان گفتن وقتی مستحب است یعنی طرف محبوبیت برتری دارد و این فعل مطلوب شارع است و انجام آن استحباب دارد. بنابراین مراد از جواز را جواز به معنای اعم می گیرند تا درگیر مشکل مباح دانستن اذان نشویم.

اما شهید در ادامه با عبارتی که می آورند ، جای طرح سوالی را ایجاد می کنند که «لانه عباده لاتقع الا راجحه و ان وقعت مکروهه»(شهید ثانی ،1410 ،ص 338) چطور فعلی در عین حالی که مستحب است و محبوب شارع، مورد حکم نهی تنزیهی و مبغوضیت شارع قرار می گیرد؟

چطور می توان فعلی در عین حالی که رساننده ی به شارع است ، دور کننده ی از وی هم باشد؟

در هر صورت با توجه به مبنای اتخاذ شده در بحث اقتضاء النهی للفساد ، نهی در عبادات ، چه تنزیهی باشد و چه تحریمی موجب فساد آن عبادت می شود چرا که صحیح بودن فعل ، یعنی مطابقت ماتی به و مامور به حاصل نمی شود و با تعلق گرفتن نهی به نفس عبادت ، امری به آن تعلق نمیگیرد چون در غیر این صورت موجب اجتماع امر و نهی در متعلق واحد می شود بنابراین مطابقتی هم صورت نگرفته است.

حال با توجه به این نکته که در نظر قدما بوده است علت این نوع بیان شهید چیست؟

باید توجه کرد که کراهت دارای معنای دیگری غیر از متعلق نهی تنزیهی بودن هم هست که آن ، اقل ثوابا است و این کمی ثواب هیچ منافاتی با محبوبیت فعل ندارد و موجب مبغوضیت و در ادامه فساد عبادت نمی شود.

# نتیجه

در جمع بندی این مقاله ، جدای از بازبینی قواعد اصولی به کار رفته در مبحث مستحبات و مکروهات تخلی ؛ بایستی خاطرنشان کرد که دستیابی به مهارت های فقهی بدون به کاربست آموخته های اصولی و تطبیق آن ها در فرآیند اجتهاد فقهای قبل ، بسیار صعب و بلکه غیر ممکن می نماید.

فلذا باید با جدیت و اهتمام بیشتر ، تطبیق و کاربردی کردن را لازمه ی هر آموخته ای قرار داد.

# منابع

1. **قرآن کریم**
2. سبحانى تبريزى، جعفر، **الوسيط في اُصول الفقه‏**، موسسه الامام الصادق(ع)، چهارم، 1388 ه.ش، قم
3. سبحانى تبريزى، جعفر، **الموجز فی اصول الفقه**، موسسه الامام الصادق(ع)، چهاردهم، 1387 ه.ش، قم
4. آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين‏‌، **کفایه الاصول**، موسسه آل البیت(ع)، اول، 1409 ه.ق، قم
5. مظفر، محمد رضا‌، **أصول الفقه**‏‏، بوستان کتاب، پنجم، 1387 ه.ش، قم
6. انصاری، مرتضی بن محمد امین‌، **فرائد الاُصول**‏ ،موسسه النشرالاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، پنجم، 1416 ه.ق، قم
7. عاملى، شهيد ثانى، زين الدين بن على‌، **الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية**، كتابفروشى داورى‌، اول، 1410 ه.ق، قم